محبت اهل بيت(2)

در شماره سابق, بخش نخست اين نوشتار تقديم شد و در آن به بررسى آيه 96 سوره مريم و سپس آيه 23 سوره شورى پرداختيم. در اين شماره رواياتى را كه در تفسير آيه دوم آمده است از نظر مى گذرانيم و به تحليل سخنان مفسران شيعه و سنى در اين زمينه مى پردازيم.

رواياتى كه در تفسير آيه (قل لا إسإلكم عليه إجرا ...) آمده است

روايات فراوانى در منابع اهل سنت و شيعه از شخص پيامبر(ص) نقل شده كه نشان مى دهد, منظور از ((قربى)) در آيه 23 سوره شورى اهل بيت و نزديكان و خاصان پيامبرند, به عنوان نمونه:

1ـ ((احمد)) در ((فضائل الصحابه)) با سند خود از سعيد بن جبير عامر چنين نقل مى كند: ((لما نزلت (قل لااسئلكم عليه اجرا الا الموده فى القربى) قالوا: يا رسول الله(ص) من قرابتك؟ من هولإ الذين وجبت علينا مودتهم؟ قال: على و فاطمه و ابناهما, و يقولها ثلاثه)); هنگامى كه آيه قل لااسئلكم...نازل شد, اصحاب عرض كردند: اى رسول خدا! خويشاوندان تو كه مودت آنها بر ما واجب است, كيانند؟ فرمود: على و فاطمه و دو فرزند آن دو, اين سخن را سه بار تكرار فرمود.(1)

2ـ در مستدرك الصحيحين از امام على بن الحسين(عليه السلام) نقل شده كه وقتى اميرمومنان على(عليه السلام) به شهادت رسيد, حسن بن على(عليه السلام) در ميان مردم خطبه خواند كه بخشى از آن اين بود: ((انا من اهل البيت الذين افترض الله مودتهم على كل مسلم. فقال فى ما انزل على محمد(ص) (قل لااسئلكم عليه اجرا الاالموده فى القربى و من يقترف حسنه نزد له فيها حسنا) فاقتراف الحسنه مودتنا اهل البيت)); من از خاندانى هستم كه خداوند مودت آنها را بر هر مسلمانى واجب كرده است و به پيامبرش فرموده: قل لااسئلكم...منظور خداوند از ((اقتراف حسنه)) مودت ما اهل بيت است.(2)

3ـ سيوطى در ((الدرالمنثور)) در ذيل آيه مورد بحث از مجاهد از ابن عباس نقل كرده كه در تفسير آيه (قل لااسئلكم عليه اجرا الا الموده فى القربى) گفت: ((ان تحفظونى فى اهل بيتى و تودوهم بى)); حق مرا در اهل بيتم حفظ كنيد و آنها را به سبب من دوست بداريد.(3)

4ـ مرحوم طبرسى, مفسر معروف, از ((شواهد التنزيل)) حاكم حسكانى كه از مفسران و محدثان معروف اهل سنت است, از ابى امامه باهلى چنين نقل مى كند: پيامبر اسلام(ص) فرمود: ((ان الله خلق الانبيإ من اشجار شتى و انا و على(عليه السلام) من شجره واحده فانا اصلها و على(عليه السلام) فرعها و فاطمه(س) لقاحها و الحسن و الحسين(عليهماالسلام) ثمارها و اشياعنا اوراقها...لوان عبدا عبد الله بين الصفا و المروه الف عام, ثم الف عام, ثم الف عام, حتى يصيركالشن البالى, ثم لم يدرك محبتنا, كبه الله على منخريه فى النار, ثم تلى: قل لااسئلكم عليه اجرا...)); خداوند انبيا را از درختان مختلفى آفريد, ولى من و على(عليه السلام) را از درخت واحدى خلق كرد, من اصل آنم وعلى شاخه آن, فاطمه موجب بارورى آن است و حسن و حسين ميوه هاى آن و شيعيان ما برگ هاى آنند... سپس افزود: اگر كسى خدا را در ميان صفا و مروه هزار سال و سپس هزار سال و از آن پس هزار سال عبادت كند تا همچون مشك كهنه شود, اما محبت ما را نداشته باشد, خداوند او را بصورت در آتش مى افكند, سپس اين آيه را تلاوت فرمود: قل لااسئلكم... .(4)

5ـ و نيز سيوطى در ((الدر المنثور)) از ابن جرير از ابى الديلم چنين نقل مى كند: هنگامى كه على بن الحسين(عليه السلام) را به اسارت آوردند و بر دروازه دمشق نگهداشتند, مردى از اهل شام گفت: ((الحمدلله الذى قتلكم و استاصلكم)); خدا را شكر كه شما را كشت و ريشه كن ساخت! على بن الحسين(عليه السلام) فرمود: آيا قرآن را خوانده اى؟ گفت: آرى. فرمود: سوره هاى حم را خوانده اى؟ عرض كرد: نه. امام(عليه السلام) فرمود: آيا اين آيه را نخوانده اى (قل لااسئلكم عليه اجرا الاالموده فى القربى؟!) گفت: آيا شما همان هايى هستيد كه در اين آيه اشاره شده است؟ فرمود: آرى.(5)

6ـ زمخشرى در ((كشاف)) حديثى نقل كرده كه فخر رازى و قرطبى نيز در تفسيرشان از او اقتباس كرده اند. حديث مزبور به وضوح مقام آل محمد(ص) و اهميت حب آنها را بيان مى دارد. وى مى گويد: رسول خدا(ص) فرمود:

((من مات على حب آل محمد(ص) مات شهيدا)); هر كس با محبت آل محمد(ص) بميرد, شهيد از دنيا رفته است.

((الا و من مات على حب آل محمد(ص) مغفورا له)); هر كس با محبت آل محمد(ص) بميرد, بخشيده شده است.

((الا و من مات على حب آل محمد(ص) مات تائبا)); هر كس با محبت آل محمد(ص) بميرد, با توبه از دنيا رفته است.

((الا و من مات على حب آل محمد(ص) مات مومنا مستكمل الا يمان)); هر كس با محبت آل محمد(ص) بميرد, مومن با ايمان كامل از دنيا رفته است.

((الا و من مات على حب آل محمد(ص) بشره ملك الموت بالجنه ثم منكر و نكير)); هر كس با محبت آل محمد(ص) بميرد, فرشته مرگ سپس نكير و منكر او را به بهشت بشارت مى دهند.

((الا و من مات على حب آل محمد(ص) يزف الى الجنه كما تزف العروس الى بيت زوجها)); هر كس با محبت آل محمد(ص) بميرد, او را با احترام به سوى بهشت مى برند, آنچنان كه عروس را به خانه داماد مى برند.

((الا و من مات على حب آل محمد(ص) فتح له فى قبره بابان الى الجنه)); هر كس با محبت آل محمد(ص) بميرد, در قبر او, دو در به سوى بهشت گشوده مى شود.

((الا و من مات على حب آل محمد(ص) جعل الله قبره مزار ملائكه الرحمه)); هر كس با محبت آل محمد(ص) بميرد, خداوند قبر او را زيارتگاه فرشتگان رحمت قرار مى دهد.

((الا و من مات على حب آل محمد(ص) مات على السنه و الجماعه)); هر كس به محبت آل محمد(ص) بميرد, به سنت و جماعت اسلام از دنيا رفته است.

((الا و من مات على بغض آل محمد(ص) جإ يوم القيامه مكتوب بين عينيه ايس من رحمه الله)); آگاه باشيد هر كس با عداوت اهل بيت از دنيا رود, روز قيامت در حالى وارد عرصه محشر مى شود كه در پيشانى او نوشته شده: مإيوس از رحمت خدا.

((الا و من مات على بغض آل محمد(ص) مات كافرا)); هر كس با بغض شان از دنيا برود, كافر از دنيا رفته است.

((الا و من مات على بغض آل محمد(ص) لم يشم رائحه الجنه)); هر كس با بغض شان از دنيا برود, بوى بهشت را استشمام نخواهد كرد.(6)

جالب اينكه فخر رازى بعد از ذكر اين حديث شريف كه صاحب كشاف آن را به صورت ارسال مسلم ذكر كرده است, مى افزايد: ((آل محمد(ص) كسانى هستند كه بازگشت امرشان به اوست; كسانى كه ارتباطشان محكمتر و كاملتر باشد, ((آل)) محسوب مى شوند و شك نيست كه فاطمه و على و حسن و حسين محكمترين پيوند را با رسول خدا داشتند و اين از مسلمات و مستفاد از احاديث متواتر است, بنابراين لازم است كه آنها را آل پيامبر(ص) بدانيم.))

وى سپس مى افزايد: ((گروهى در مفهوم ((آل)) اختلاف كرده اند, بعضى آنها را خويشاوندان نزديك پيامبر مى دانند و بعضى گفته اند كه آنها امت پيامبرند. اگر اين واژه را بر معنى اول حمل كنيم, آل پيامبر تنها آنها (فاطمه, على, حسن و حسين(عليهم السلام)) هستند و اگر به معنى امتى كه دعوت او را پذيرفتند بدانيم, باز هم خويشاوندان نزديك رسول خدا(ص) آل او محسوب مى شوند, بنابراين به هر تقدير آنها آل هستند و اما آيا غير آنها در لفظ ((آل)) داخلند يا نه؟ محل اختلاف است.))

سپس فخر رازى از صاحب كشاف چنين نقل مى كند: ((وقتى اين آيه نازل شد, مسلمانان عرض كردند: اى رسول خدا! خويشاوندان تو كيانند كه مودتشان بر ما واجب است؟ فرمود: على و فاطمه و دو فرزندشان. بنابراين ثابت مى شود كه اين چهار تن ذى القرباى پيغمبرند و هنگامى كه اين معنى ثابت شد, واجب است از احترام فوق العاده اى برخوردار باشند.))

فخر رازى مى افزايد: ((دلايل مختلفى بر اين مسإله دلالت مى كند:

1ـ جمله ((الا الموده فى القربى)) كه شيوه استدلال به آن بيان شد.

2ـ شك نيست كه پيامبر فاطمه را دوست مى داشت و درباره او فرموده بود: ((فاطمه بضعه منى يوذينى مايوذيها)); فاطمه پاره تن من است, آنچه او را آزار دهد, مرا آزار داده است و با احاديث متواتر از رسول خدا ثابت شده كه او على و حسن و حسين را دوست مى داشت و هنگامى كه اين معنا ثابت شود, محبت آنها بر تمام امت واجب است, چون خداوند فرموده: (واتبعوه لعلكم تهتدون); از او پيروى كنيد تا هدايت شويد.(7) و نيز فرموده: (فليحذر الذين يخالفون عن امره); كسانى كه او را مخالفت مى كنند, از عذاب الهى بترسند.(8) و نيز فرموده: (قل ان كنتم تحبون الله فاتبعونى يحببكم الله); بگو اگر خدا را دوست مى داريد, از من پيروى كنيد تا خدا شما را دوست بدارد.(9) و نيز فرموده: (لقد كان لكم فى رسول الله اسوه حسنه); براى شما در زندگى رسول خدا سرمشقى نيكو بود.(10)

3ـ دعا براى ((آل)) افتخارى بزرگ است و لذا اين دعا خاتمه تشهد در نماز قرار داده شده: ((اللهم صل على محمد و على آل محمد و ارحم محمدا و آل محمد)) و چنين تعظيم و احترامى در حق غير آل ديده نشده است. بنابراين همه اين دلايل نشان مى دهد كه محبت آل محمد(ص) واجب است.))

سرانجام فخر رازى سخنان خود را در اين مسإله با اشعار معروف شافعى پايان مى دهد:

ياراكبا قف بالمحصب من منى

و اهتف بساكن خيفها و الناهض

سحرا اذا فاض الحجيج الى منى

فيضا كما نظم الفرات الفائض

ان كان رفضا حب آل محمد

فليشهد الثقلان انى رافض

اى سوارى كه عازم حج هستى, در جايى كه در نزديك منى است و ريگ براى رمى جمرات جمع مى كنند و مركز بزرگ اجتماع زائران خانه خداست, بايست و فرياد بزن به تمام كسانى كه در مسجد خيف مشغول عبادتند و يا در حال حركت مى باشند. فرياد بزن به هنگام سحرگاه كه حاجيان از مشعر به سوى منى كوچ مى كنند و همچون نهرى عظيم و خروشان وارد سرزمين منى مى شوند. آرى فرياد بزن و بگو: اگر محبت آل محمد(ص) رفض و ترك دين است, همه جن و انس شهادت دهند كه من رافضى ام.(11)

آرى اين است مقام آل محمد(ص) كه ما به دامانشان چنگ زده ايم و آنها را رهبر خويش و راهنماى دين و دنيا پذيرفته ايم. الگو و اسوه خويش مى دانيم و تداوم خط نبوت را با امامت آنها مى بينيم.

نكته ها

1ـ سخنى با مفسر معروف ((آلوسى))

در اينجا براى برخى سوالى مطرح است كه آلوسى, مفسر معروف, در كتاب ((روح المعانى)) آن را بصورت ايرادى بر شيعه مطرح كرده و ما آن را در اينجا بصورت يك سوال عنوان كرده و مورد بررسى قرار مى دهيم. خلاصه كلام او چنين است:

((بعضى از شيعه, اين آيه را در مقام استدلال بر امامت على(عليه السلام) ذكر كرده اند و گفته اند: على(عليه السلام) واجب المحبه است و هر واجب المحبتى واجب الطاعه است و هر واجب الطاعتى داراى مقام امامت است و از آن نتيجه گرفته اند كه على(عليه السلام) داراى مقام امامت مى باشد و آيه را دليل بر اين موضوع شمرده اند. اما سخن آنها از چند جهت قابل ايراد است:

اولا: استدلال به آيه بر وجوب محبت فرع بر اين است كه آيه را به معنى محبت خويشاوندان پيامبر بدانيم, در حالى كه جمع كثيرى از مفسران اين تفسير را نپذيرفته اند و گفته اند كه اين مناسب مقام نبوت نيست; زيرا پيامبر را متهم مى سازد; چه اينكه شبيه كار دنياپرستانى است كه فعاليت هايى را شروع مى كنند, سپس منافعى در برابر آن براى فرزندان و بستگان خود مطالبه مى نمايند, به علاوه با آيه 104 سوره يوسف (و ما تسئلهم عليه من اجر); تو پاداشى از آنها مطالبه نمى كنى, منافات دارد.

ثانيا: قبول نداريم كه وجوب محبت, دليل بر وجوب اطاعت باشد, لذا ابن بابويه در كتاب ((اعتقادات)) مى گويد: اماميه اتفاق دارند كه محبت علويين لازم است, در حالى كه همه را واجب الاطاعه نمى داند.

ثالثا: قبول نداريم كه هر شخص واجب الاطاعه اى داراى مقام امامت, يعنى زعامت كبرى باشد و الا هر پيامبرى در زمان خود داراى چنين مقامى بود, در حالى كه در داستان طالوت مى خوانيم كه او امام جمعيت شد, در حالى كه پيامبرى نيز در آن زمان وجود داشت.

رابعا آيه اقتضا مى كند, تمام اهل بيت واجب الاطاعه باشند و به همين دليل بايد همه امام باشند, در حالى كه اماميه چنين عقيده اى ندارند.(12)

اين خلاصه اشكال و ايراد آلوسى بود.

اما جواب آن

بر اساس قراين فراوان و محكم موجود در آيه و ساير آيات قرآن و با برداشتى كه از آيه مورد بحث داشتيم, پاسخ بسيارى از اين ايرادها روشن مى شود.

زيرا گفتيم كه اين محبت امر ساده اى نيست, و به عنوان پاداش نبوت و اجر رسالت است, پس طبعا بايد هم وزن و هم شإن آن باشد, تا بتواند پاداش آن قرار گيرد.

از سوى ديگر, آيات قرآن گواهى مى دهد كه سود اين محبت چيزى نيست كه به پيامبر(ص) برگردد, بلكه نيتجه آن صددرصد عايد خود مومنان مى شود, يا به تعبير ديگر, اين يك امر معنوى است كه در تكامل هدايت مسلمانان موثر است. به اين ترتيب, گر چه از ظاهر آيه چيزى جز مسإله وجوب محبت استفاده نمى شود, اما با قراينى كه ذكر شد, اين وجوب محبت سر از مسإله امامت درمىآورد كه پشتوانه مقام نبوت و رسالت است. با توجه به اين توضيح, به بررسى ايرادهاى فوق مى پردازيم:

اولا: اينكه بعضى از مفسران آيه را به مودت اهل بيت تفسير نكرده اند, دليلش پيشداورىها و رسوبات ذهنى است كه مانع از اين امر مى شود. به عنوان مثال جمعى از آنها ((قربى)) را به معناى تقرب به پروردگار تفسير كرده اند! و يا اينكه جمعى آن را به معناى خويشاوندى پيامبر با قبايل عرب تفسير كرده اند! در حالى كه اين تفسير, نظام آيه را به كلى به هم مى ريزد.

اجر رسالت را از كسى مطالبه مى كنند كه رسالت را پذيرفته و كسى كه رسالت پيامبر را بپذيرد, چه نيازى دارد كه خويشاوندى او را با خود در نظر بگيرد و از آزار او چشم بپوشد؟

علاوه بر اين, چرا روايات زيادى را كه آيه را به ولايت اهل بيت پيامبر(ص) تفسير مى كنند, كنار بگذاريم؟!

بنابراين بايد قبول كرد كه اين گروه از مفسران هرگز با ذهن خالى به تفسير آيه نپرداخته اند و گرنه مطلب پيچيده اى در آن وجود ندارد. و از اينجا روشن مى شود كه تقاضاى چنين پاداشى نه با مقام نبوت منافات دارد و نه همچون راه و رسم دنياپرستان است و با آيه 104 سوره يوسف كه نفى هر گونه پاداش مى كند, نيز كاملا هماهنگ است; زيرا كه پاداش مودت اهل بيت در حقيقت پاداشى نيست كه پيامبر از آن منتفع گردد, بلكه خود مسلمين از آن بهره مند مى شوند.

ثانيا: درست است كه وجوب محبت ساده هرگز دليل بر وجوب اطاعت نيست, اما وقتى در نظر بگيريم كه اين محبتى است كه متناسب و هم طراز رسالت قرار داده شده, يقين پيدا مى كنيم كه وجوب اطاعت نيز در آن نهفته است و از اينجا روشن مى شود كه گفتار ابن بابويه (پدر صدوق) نيز منافاتى با آنچه گفتيم ندارد.

ثالثا: درست است كه هر وجوب اطاعتى دليل بر مقام امامت و زعامت كبرى نيست, ولى بايد توجه داشت كه وجوب اطاعتى كه پاداش رسالت و متناسب با آن است, جز امامت نمى تواند باشد.

قابل توجه اينكه آلوسى شخصا اهميت زيادى براى مودت اهل بيت قائل شده و در چند سطر پيش از بحث فوق مى گويد: ((حق اين است كه محبت خويشاوندان پيامبر(ص) به خاطر قرابتشان با پيامبر(ص) واجب است و هر قدر قرابت قوىتر باشد, محبت وجوب بيشترى دارد.))

وى سرانجام مى گويد: ((آثار اين مودت تعظيم و احترام و قيام به اداى حقوق اقرباى پيغمبر است, در حالى كه بسيارى از مردم در اين امر سستى كرده اند, تا آنجا كه محبت اقرباى پيامبر(ص) را نوعى رافضى گرى شمرده اند! ولى من چنين نمى گويم, بلكه همان را مى گويم كه شافعى در آن كلام جالب و گوياى خود گفته است.

سپس اشعارى را كه پيشتر از شافعى نقل كرديم, ذكر كرده و مى افزايد: ((با اين حال من معتقد به خروج از اعتقادات بزرگان اهل سنت در مورد صحابه نيستم و محبت آنها را نيز از واجبات مى شمرم.!!))(13)

2ـ كشتى نجات

((فخر رازى)) در ذيل اين بحث نكته اى را نقل كرده و آن را پسنديده است و ((آلوسى)) در روح المعانى نيز آن را به عنوان ((نكته اى لطيف)) به نقل از فخر رازى آورد, نكته اى كه فكر مى كنند از طريق آن بعضى از تضادها برطرف مى گردد و آن اينكه: پيغمبر گرامى اسلام از يك سو فرموده است: ((مثل إهل بيتى كمثل سفينه نوح من ركب فيها نجى)); مثل اهل بيت من همچون كشتى نوح است هر كس سوار بر آن شود نجات مى يابد.

و از سوى ديگر فرموده است: ((إصحابى كالنجوم بإيهم اقتديتم اهتديتم)); اصحاب من همچون ستارگان آسمانند به هر كدام اقتدا كنيد هدايت مى يابيد. و ما الان در اقيانوس تكليف گرفتاريم و امواج شبهات و شهوات, ما را از هر سو در هم مى كوبد و آن كس كه مى خواهد از دريا عبور كند احتياج به دو امر دارد: يكى كشتى است كه خالى از هر عيب و نقص باشد و ديگرى ستارگان پرفروغ درخشنده اى است كه مسير را به او نشان دهد, هنگامى كه انسان سوار بر كشتى شود و چشم بر ستارگان درخشان بدوزد, اميد نجات وجود دارد, همچنين هر كسى از اهل سنت بر كشتى محبت آل محمد(ص) سوار گردد و چشم به ستارگان اصحاب دوزد اميد است كه خداوند او را به سلامت و سعادت در دنيا و آخرت برساند.(14)

ولى ما مى گوييم اين تشبيه شاعرانه گر چه زيباست, اما دقيق نيست, زيرا:

اولا كشتى نوح مركب نجات بود در آن روز كه همه جاى جهان را امواج خروشان آب فرا گرفته بود, دائما در گردش بود بىآنكه مانند كشتى هاى معمولى مقصدى داشته باشد كه به سوى آن مقصد به كمك ستارگان حركت كند.

مقصد, خود كشتى بود و نجات از غرقاب, تا فرونشستن آب و قرار گرفتن كشتى بر كنار كوه جودى.

ثانيا در بعضى از روايات كه در كتب برادران اهل سنت نقل شده از پيغمبر گرامى اسلام چنين آمده است: ((النجوم إمان لاهل الارض من الغرق و إهل بيتى إمان لامتى من الاختلاف فى الدين)); ستارگان, امان براى اهل زمينند از غرق شدن و اهل بيت من امان امتند از اختلاف در دين.(15)

3ـ تفسير ((و من يقترف حسنه....))

((يقترف)) در آيه ((و من يقترف حسنه نزد له فيها حسنا)); هر كس حسنه اى را كسب كند ما بر حسن آن مى افزاييم در اصل از ((قرف)) (به وزن حرف) به معنى كندن پوست اضافى از درخت يا پوستهاى اضافى از زخم است كه گاه مايه پيراستن و بهبودى مى گردد. اين كلمه بعدا در اكتساب به كار رفته, اعم از اينكه اكتساب خوبى باشد يا بدى.

ولى به گفته راغب اين واژه در بدىها بيش از خوبى ها به كار مى رود. (هر چند در آيه مورد بحث در خوبيها به كار رفته است.)

لذا ضرب المثلى در عرب معروف است كه مى گويند: ((الاعتراف يزيل الاقتراف)); اعتراف به گناه, گناه را از بين مى برد. جالب اين كه در بعضى از تفاسير از ابن عباس و يكى ديگر از مفسران نخستين به نام ((سدى)) نقل شده كه منظور از ((اقتراف حسنه)) در آيه شريفه, مودت آل محمد(عليهم السلام)است.(16)

در حديثى كه سابقا از امام حسن بن على(عليه السلام) نقل كرديم نيز آمده: ((اقتراف الحسنه مودتنا اهل البيت)); منظور از به دست آوردن حسنه مودت ما اهل بيت است. روشن است كه منظور از اين گونه تفسيرها محدودبودن معنى اكتساب حسنه به مودت اهل بيت نيست, بلكه معنى وسيع و گسترده اى دارد, ولى از آنجا كه اين جمله به دنبال مسإله مودت ذىالقربى آمده است روشن ترين مصداق اكتساب حسنه, همين مودت است.

پى نوشت ها

1. احقاق الحق, ج2, ص2.

2. مستدرك الصحيحين, ج3, ص172.

3. الدرالمنثور, ج6, ص7.

4. مجمع البيان, ج9, ص48.

5. الدر المنثور, ج 6, ص 7.

6. بحار, ج 7, ص 222.

7. اعراف/158.

8. نور/63.

9. آل عمران/31.

10. احزاب/21.

11. تفسير كبير, ج27, ص166.

12. روح المعانى, ج 25, ص 28(ذيل آيه مورد بحث).

13. همان مدرك.

14. تفسير كبير, ج 27, ص 167.

15. ((حاكم)) اين حديث را در جلد سوم ((مستدك)) ص 149 از ابن عباس نقل كرده, سپس مى گويد: ((هذا حديث صحيح الاسناد و لم يخرجاه)); اين حديث معتبرى است كه نجارى و مسلم آن را نقل نكرده اند.

16. ((مجمع البيان)) ذيل آيات مورد بحث و تفسير صافى و تفسير قرطبى.